

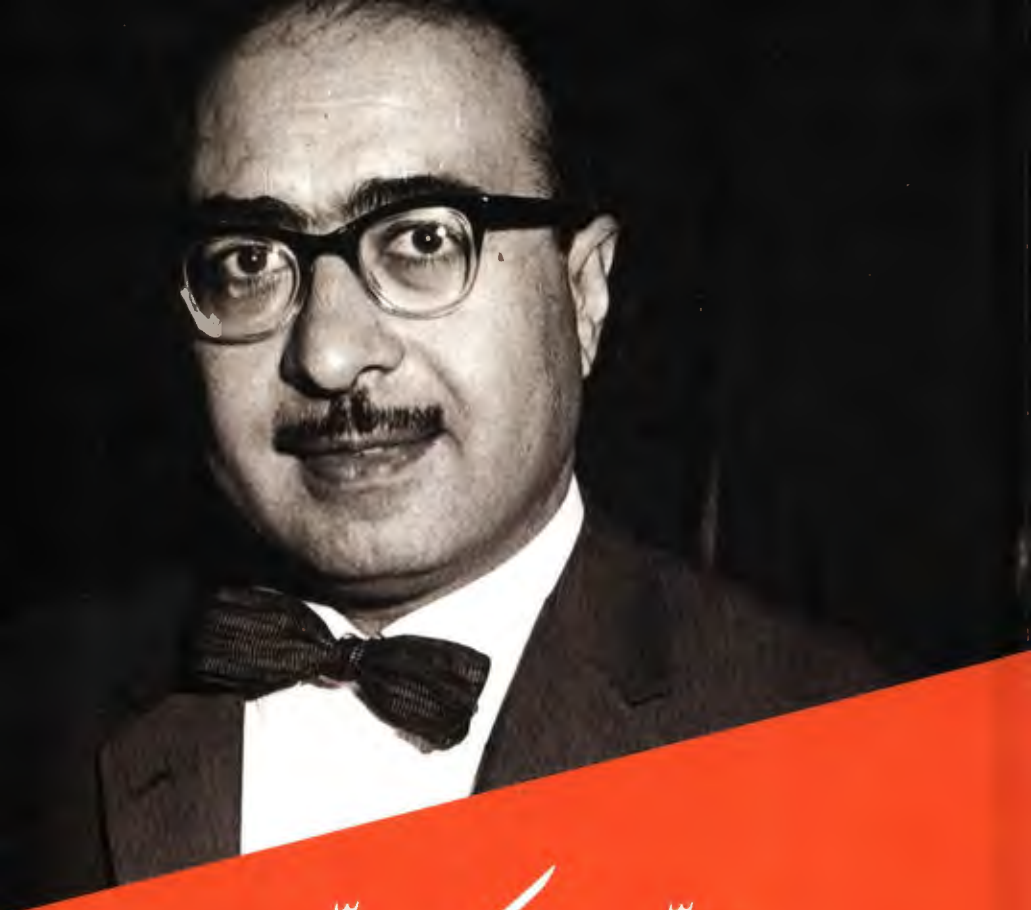


کتابخانه
تخصصی
ادبیات

پژوهشگر ارجمند

برخی از صفحات کتاب حاضر (شناسنامه، فهرست و تعداد کمی از صفحات آغازین کتاب) برای استفاده بهتر و آشنایی بیشتر شما با کتاب بارگذاری شده است.

بدیهی است به دلیل رعایت حقوق مولف و ناشر تمام صفحات کتاب در دسترس نخواهد بود.



قلب کثرت ایه وایه



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

مجموعه تاریخ شفاهی و تصویری ایران معاصر

خاطرات دکتر فرهنگ مهر / به کوشش حسین دهباشی

قلیت و اکثریت

تاریخ شفاهی، زندگی و آثار

فرهنگ مهر

معاون اقتصادی نخست وزیر

رئیس دانشگاه پهلوی

رئیس انجمن زرتشتیان ایران

به کوشش حسین دهباشی

سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، ۱۳۹۷



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

شناسنامه

مجموعه تاریخ شفاهی و تصویری ایران معاصر (جلد ۵)

اقلیت و اکثریت

تاریخ شفاهی، زندگی و آثار فرهنگ مهر

به کوشش: حسین دهباشی

ناشر: انتشارات سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

شمارگان: ۴۰۰۰ جلد

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۷

چاپ و صحافی: قلم

ناظر فنی: پرویز بختیاری

تهران، بزرگراه شهید حقانی (غرب به شرق)، بعد از ایستگاه مترو،

بلوار کتابخانه ملی، تلفن فروشگاه: ۸۱۶۲۳۳۱۵، دورنگار: ۸۱۶۲۳۳۰۱

وبگاه: www.nlai.ir پست الکترونیک: Publication@nlai.ir

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۴۶-۴۸۵-۰

قیمت: ۷۰،۰۰۰ تومان

مدیر پروژہ: حسین دہباشی

مصاحبہ کنندگان: حسین دہباشی، سید محمد حسین منظور الاجداد

مدیر محتوایی: حسن بہشتی پور

مدیر مطالعات تکمیلی: احمد نجمی

مدیر آمادہ سازی کتاب: آرشر حکمیان، داریوش دل آرا

مدیر هنری و طراح جلد: مہدی دوایی

صفحہ آرا: پانتہ آ حاجی جمشیدی، علی زنگنه

مدیر گویا سازی: جعفر گلشن روغنی، محمود طاہر احمدی

ویراستاران: احمد فرهنگ نیا، ریحانہ ہاشمی، فاطمہ علیزادہ،

فائزہ رنجبران، حمیدہ عابدینی

پاورقی ها: حبیب الہ اسماعیلی، ریحانہ طباطبایی، جعفر گلشن روغنی

اسناد و ضامیم: داریوش دل آرا، فائزہ رنجبران، ریحانہ طباطبایی

چکیدہ انگلیسی: علیرضا شکوہی

محمود طاهر احمدی، حبیب‌اله اسماعیلی، علی اکبر اشعری، مهسا
امراآبادی، یوسف امیری، سمید کاظم بجنوردی، اشرف بروجردی، پرویز
بختیاری، حسن بهشتی پور، پرنیان پیک، محمد رضا تحری، نفیسه
جعفرآبادی، لاله جولایی، سمید وحید حسینی، پانته‌آ حاجی جعفری،
هادی حیدری، آرثر حکمیان، هادی خانیکی، سمید صادق خرازی، فریدرز
خسروی، سمید محمود دعایی، داریوش دل‌آراه، سیامک دل‌آراه، علی
اکبر دهباشی، مهدی دواپی، فائزه رنجبران، علیرضا شکوهی، حامد
شکیبانیان، رضا صالحی امیری، نادر طالب‌زاده، ریحانه طباطبایی، طاهره
طهرانی، ویدا طهرانی، بهروز طهرانی، جواد ظریف، حمیده عابدینی،
مهین عزیزی، فاطمه علیزاده، حمیدرضا فراهانی، مهدی قربی، سمید
قردی، طاهر فروتن، احمد فرهنگ‌نیا، مریم فریدکیان، حسین کاظمی،
لپه کاویار، حسین کرمی، حامد کلاه‌دوز، جعفر گلشن روغنی، زینب
مرادی پور، سمید محمد حسین منظورالاجداد، ابوالفضل مهرآبادی، مرجان
سیرغفاری، احمد نجفی، محمد رضا نورالهیان، احمد هاشمی، و بنیم‌الدین
یوسفی.

تقدیم به

دانش آموختگان دانشگاه شیراز

که مصاحبه شونده و پژوهش گران این اثر

بسیار دوست شان می دارند.



فهرست	
یازده	سخن ناشر
پانزده	پیشگفتار مولف
۱	نوبت اول
۱۹	نوبت دوم
۳۹	نوبت سوم
۵۷	نوبت چهارم
۷۵	نوبت پنجم
۹۵	نوبت ششم
۱۱۵	نوبت هفتم
۱۵۷	نوبت هشتم
۱۷۹	نوبت نهم
۱۹۹	نوبت دهم
۲۱۹	نوبت یازدهم
۲۳۷	اسناد
۲۸۹	تصاویر
۳۰۵	نمایه
9	Abstract
3	Introduction





سخن ناشر

آن که را عبرت‌های روزگار پیش رو آید، تقوا از افتادن در شبهه‌ها باز دارد.

امام علی (ع) - نهج البلاغه، خطبه ۱۶

هرچه جهان پیش‌تر می‌رود و جوامع در هم فشرده‌تر می‌شوند، ضرورتِ داشتنِ «فهم تاریخی» بیش‌تر به چشم می‌خورد. اکنون به‌درستی می‌گویند که پیش‌روی اندیشه‌های پیشرفت و تحقق توسعه همه‌جانبه و پایدار بدون برخورداری از توان «مطالعات تاریخی» و «مطالعات تطبیقی» ناممکن است.

تاریخ اگرچه سرگذشت گذشتگان است اما خواندن متونی مرده و بی‌جان نیست. در «فهم تاریخی»، علاوه بر صورت زبانی و کلامی و اطلاعاتی که به زبان می‌آید یا بر سطور و خطوط نقش می‌بندد، تلاش به سوی درک گفتمانی می‌رود که آن صورت زبانی نمایه بیرونی آن است. در «فهم تاریخی»، صورت زبانی هرچه باشد - گفته یا نوشته - بخشی از شبکه پیچیده اجتماعی و فرهنگی و سیاسی به شمار می‌آید و معنای گفتار یا نوشتار، علاوه بر جمله و مضمون، در بافت و موقعیت گفتمانی آن مورد توجه قرار می‌گیرد.

فهم «متون تاریخی» مستقل از «زمینه» و «گفتمان» آن، ناقص و ناممکن است. متن، حاصل و نتیجه گفتمان است، و به سخن دیگر، گفتمان فرایند و متن فراورده آن است. گفتمان پویا و متن ایستا است. گفتمان بی مخاطب نمی‌تواند پیش رود و فهم متن در هر لحظه نیازمند مخاطبی است که توان «رمزگشایی» آن را یافته باشد. در واقع آن سوی

هر متن تاریخی مخاطبی قرار دارد که متن را می‌خواند یا می‌شنود و فرض بر این است که او نیز مجهز به «توانش ارتباطی» است و برای شنیدن یا خواندن متن از ورای سالیان و قرون، قابلیت‌های لازم را دارد. بنابراین باید گفت در «فهم تاریخی»، توانش دریافتی خواننده یا شنونده حداقل همسنگ توانش تولیدی نویسنده یا گوینده است، و در گفتمان تاریخی، چه‌گونگی تولید و سامان گرفتن متن - چه کتبی و چه شفاهی - از جانب تولیدکننده و فرایند درک آن از جانب مخاطب، به یک نسبت اهمیت دارند. «رمزگذار» و «رمزگشای متن» را باید همواره در کنار هم در نظر داشت.

با این نگاه، فاصله میان «زمان معاصر» و «زمان گذشته»، «تاریخ‌نگاران» و «متفکران علوم اجتماعی»، و «تهادها و سازمان‌های متولی امور اسنادی و تاریخی» و «تهادهای دست‌اندرکار امر توسعه» کم‌تر می‌شود و جامعه از مواجهه با تاریخی که بیش‌تر بازنمایی جنگ‌ها و منازعات سیاسی است به سوی وجوه اجتماعی و فرهنگی آن سوق پیدا می‌کند. در این صورت است که «تاریخ فرهنگی» و «تاریخ اجتماعی» با رویکردهای میان‌رشته‌ای، حوزه‌های اصلی علوم انسانی یعنی تاریخ و فرهنگ و علوم اجتماعی را با یکدیگر و در پیوند با هم می‌بینند و مورخان و نظریه‌پردازان حوزه‌های فرهنگ و اجتماع، همسایگان فکری خوبی برای همدیگر می‌شوند.

توجه معرفت‌شناسانه‌ای که قرآن کریم به «سیر انفسی و آفاقی» برای ارتقای فهم مسلمانان دارد و دعوت عامی که به تأمل در «سنت‌ها» و «عبرت‌ها»ی تاریخی در همه متون دینی به چشم می‌خورد، مسئولیت مضاعفی برای برخورداری از «فهم تاریخی» در برابر ما می‌نهد و در این گونه «فهم تاریخی»، گذشته‌ها چراغ راه آینده‌اند که باید آن‌ها را درست خواند و دقیق فهمید و عمیقاً نقد کرد تا بتوان امروز و آینده‌ای بهتر بر پایه اشتباهات کم‌تر و تجربه‌های بیش‌تر بنا نهاد.



تاریخ معاصر ایران، به‌رغم حادثه‌نگاری‌ها و خاطره‌نویسی‌های فراوان، هنوز چنان‌که باید، در گفتمان «فهم تاریخی» و «مطالعات انتقادی تاریخی» جای نگرفته است. بازگویی‌ها و بررسی‌های رخدادها و حوادث تاریخی

معاصر، گاه با پیش‌فرض‌ها، تصورات قبلی و قالبی، جهت‌گیری‌های سیاسی، و نگاه‌های پسینی به وقایع پیشین، و گاه با گریز از ورود به مسائل دشوار و پیچیده سیاسی همراه بوده که نهایتاً بیش از آن که به «مطالعات انتقادی تاریخ معاصر» سر و سامان دهد، به تحقیقات مرده و پیش پا افتاده تاریخی از سوی نهادها و مراکز پژوهشی رسمی میدان داده است. حاصل این تأخیر و تأخر فرهنگی و علمی در زمینه‌های مطالعه و نقل و نقد تاریخی، آن شده که در برخی موارد، صورت زبانی تحولات جامعه ایرانی - که بزرگ‌ترین انقلاب مردمی دهه‌های پایانی قرن بیستم را رقم زده و به نام خدا ورودی تأثیرگذار به دنیای اندیشه سیاسی معاصر داشته - بیش از «خود» از سوی «دیگران» به میان آید و مراجع و دستگاه‌های رسمی و غیررسمی در خارج از ایران بیش از داخل کشور مباحث مهم تاریخ معاصر ایران را در قالب اسناد، تاریخ شفاهی، و خاطرات، مکتوب و مضبوط کنند.

تاریخ شفاهی در میان این نیازها و ضرورت‌ها جایگاهی ویژه دارد. امروز فهم گفتمانی و انتقادی تاریخ بدون اهتمام علمی به این بخش از مطالعات تاریخی ناممکن است. تاریخ شفاهی را نمی‌توان به مصاحبه یا محاکمه فرو کاست. تاریخ شفاهی گونه‌ای از پژوهش‌های کیفی در باب مسائل تاریخی است که از قواعد این قبیل پژوهش‌ها در حوزه معرفت تاریخی پیروی می‌کند و طبیعتاً بیش از هر گونه صحبت و مذاکره بی‌هدف، از جنس «گفت‌وگو» است. در این نوع تحقیق که به رغم پیشینه نسبتاً طولانی‌اش در جهان، عمر بسیار کوتاهی در ایران دارد، باید به روش‌شناسی پژوهش و لوازم آن وفادار بود و پذیرفت که: ۱- محقق تاریخ شفاهی، به اعتبار دغدغه و دانش و مهارت لازم، بتواند با طرحی از پیش تعیین‌شده و در فرایند گفت‌وگویی آزاد و بین‌الذهانی، یافته‌های اجمالی خود در باب «فرد» یا «نهاد» یا «رخداد»ی تاریخی را به تفصیل و تکمیل نزدیک کند و به وادی پراکنده‌کاری و پراکنده‌کاوی نیفتد.

۲- در فرایند تحقیق تاریخ شفاهی، مطالعات پیشینی و شواهد متقن به جای پیش‌داوری‌ها و همسویی‌ها و ناهمسویی‌های نابجای محقق بنشینند.

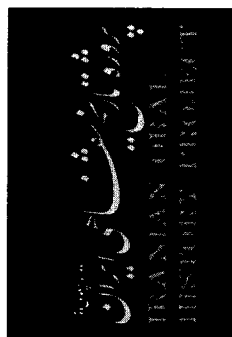
۳- در این نوع تحقیق، پژوهش‌گر با «رخدادها» سر و کار ندارد،

دست‌مایهٔ او تعبیر کنش‌گران از وقایع و رویدادهاست. از این رو اساساً کار تاریخ شفاهی در شمار «تأویل» و تفسیر است.

۴- نقل خاطرات کنش‌گران در رخداد‌های تاریخی، چه آن‌جا که معطوف به «خود» است و چه مربوط به غیر، نهایتاً به میدان آوردن یک شاهد و سند است و نه بیش‌تر، که به دانش بین‌الذهانی می‌افزاید ولی الزاماً مستند هر نقل و نقدی نمی‌شود. وظیفهٔ هر محقق است که برای تبدیل این سند و شاهد به مستندی معتبر در تاریخ شفاهی، پژوهش‌های بعدی را سامان دهد و پروژه را در یک جا متوقف نسازد.

هر که نامُخت از گذشت روزگار نیز ناموزد ز هیچ آموزگار

سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملی
جمهوری اسلامی ایران



پیشگفتار مولف

پژوهش گران و ناشران این اثر تأکید می کنند همه سخنانی که در برنامه پژوهشی تاریخ شفاهی و تصویری ایران معاصر و از جمله گفت و گوی حاضر بیان شده، صرفاً بیان گر دیدگاه های مصاحبه شونده است و در کنار همه ارزش هایی که در جایگاه منظری تازه در نقل دست اول تاریخ معاصر کشورمان دارند، احتمال دارد بنا به عللی چون اشتباه حافظه، خطای لفظی و حتی تعمدی مصاحبه شونده در لحاظ نمودن انگیزه شخصی، و مبالغه یا بیان نادرست مطالب، واجد گزاره هایی به شدت گمراه کننده باشند.

با وجود آن که بسیار تلاش شده تا با افزودن توضیحات، تصاویر، اسناد و مانند آن ها، تا آن جا که لازم و ممکن بوده، کتاب کامل تر و درست تری ارائه شود اما یادآوری یک نکته کاملاً ضروری می نماید: آن چنان که خواننده محترم نیک آگاه است، در مطالعات تاریخی، تنها با صبروری زیاد و مقایسه متقذانه و هوشمندانه همه گفته ها و مدارک ضد و نقیض موجود و پراکنده ممکن است بتوان به آن چه در واقع اتفاق افتاده به تدریج نزدیک شد، و راه بهتری برای شکافتن پوسته سستبر پیش داوری ها و رسیدن به مغز حقایق متصور نیست؛ در جایگاهی که حضرت خداوندگار خود فرموده:

فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ

پس بشارت ده به آن بندگان من که به سخن گوش فرا می دهند و بهترین آن را پیروی می کنند؛ اینان اند که خدایشان راه نموده و اینان اند همان خردمندان. (زمر - آیات ۷۱ و ۸۱ - ترجمه محمد مهدی فولادوند) همچنین حائز توجه است که بنا بر قواعد علمی تاریخ شفاهی، این اثر

برنامه تاریخ شفاهی ایران، مجموعه ای از ده ها گفتگوی پژوهشی با تصمیم سازان و بازیگران اصلی عصر پهلوی دوم بوده که پس از حدود ۱۴ سال پیگیری و تلاش در خلال صدها ساعت مصاحبه صوتی و تصویری و هزاران برگ سند تاریخی، اینک گنجینه ای دست اول، کم نظیر و ارزشمند از تجارب، کامیابی ها و ناکامی های حکومت داری در دوره یاد شده شمرده می شود.

این مجموعه با حمایت سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، کتابخانه کنگره، شبکه یک سیمای جمهوری اسلامی ایران و همکاری چندین نهاد پژوهشی و معتبر دیگر انجام شده است.

– به جز چند عبارت محدود و مختصر که جای خالی آن‌ها مشخص شده و حذف‌شان ناگزیر بوده – متن کامل و بدون دخل و تصرف در گفت‌وگوهای انجام‌شده است و قواعد یادداشت‌نویسی و ویراستاری آن به شرح زیر است:

تمامی مصاحبه‌ها، پس از پیاده‌سازی، بر اساس دستور خط فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی ویرایش، و با توجه به روند مصاحبه، برای سهولت بیش‌تر در خواندن، علائم سجاوندی به آن افزوده و پاراگراف‌بندی شده‌اند. املائی لاتین تمام کلمات لاتین و غیرفارسی متن نیز در بار اولی که در متن آمده‌اند در پاورقی ذکر شده است.

متن کتاب در چهار سطح مختلف گویاسازی شده است. این چهار سطح عبارت‌اند از:

۱- واژگان و عبارت‌های غیرفارسی یا نیازمند توضیح

۲- اصطلاحات تخصصی و فنی مربوط به علوم طبیعی، اقتصادی، نظامی، سیاسی، و...

۳- رویدادها و حوادث تاریخی – اجتماعی

۴- مدعاها و خطاهای آشکار تاریخی

در هر یک از این موارد، با توجه به موضوع، گروه گویاسازی پروژه به منابع و مراجع دست اول نظیر فرهنگ‌نامه‌ها و دانش‌نامه‌های تخصصی، اسناد و مدارک تاریخی، و آرشیوهای تخصصی تاریخ معاصر رجوع کرده است. علاوه بر این، در مواردی، با توجه به اهمیت تاریخی موضوعات، نظر افراد یا نزدیکان فرد مورد بحث یا شاهدان تاریخی اتفاقات درباره مدعیات فرد مصاحبه‌شونده از طریق مکاتبه یا مراجعه حضوری پرسیده شده و در پاورقی‌ها، با ذکر دقیق نام و مشخصات، گنجانده شده است. اسناد تاریخی مانند نامه‌ها، اخبار جراید، و تصاویر نیز با همین روال در بخش «ضمایم» آمده است.

نوبت اول

جناب آقای دکتر مهر، سپاس‌گزاریم که ما را پذیرفتید. لطفاً خودتان را معرفی کنید و بگویید کجا به دنیا آمدید.

من متولد تهران هستم، در سال ۱۳۰۲. پدرم، مهربان مهر، کرمانی بود و در دوازده‌سالگی به تهران آمد، برای آن که امکانات اقتصادی و کاری در تهران از کرمان بیش‌تر بود. مادرم متولد تهران بود ولی از خانواده‌ای یزدی. من البته در خانوادهٔ زرتشتی به دنیا آمدم و زرتشتی شدم. پدر و مادرم همیشه در فعالیت‌های مربوط به زرتشتیان شرکت می‌کردند. پدرم شاید حدود پنجاه سال همبند «انجمن زرتشتیان تهران»^۱ بود و در سمت‌های دبیری و خزانه‌داری و نایب‌رئیزی خدمت کرد. ولی خدمت اساسی او موقعی بود که به تهران آمد و وارد شرکت ارباب جمشید^۲ شد. ارباب جمشید از تجار بزرگ زرتشتی ایران بود. در کتاب پنجاه سال تاریخ بانک‌داری در ایران^۳ که از طرف بانک ملی حدود سی چهل سال پیش چاپ شد، نوشته که ارباب جمشید جمشیدیان نخستین بانک‌دار ایران بود. مرد فوق‌العاده بخشنده‌ای هم بود. و اولین نمایندهٔ زرتشتیان بود در مجلس شورای ملی. خیلی کمک مالی و - اگر امکان داشت - کمک‌های دیگر به طرفداران مشروطیت می‌کرد. در زمان ناصرالدین شاه بود و خیلی هم مورد اعتماد شاه. در مواقعی که دولت و شاه احتیاج به پول داشتند، از او قرض می‌گرفتند. شایع است

۱. گروهی از زرتشتیان ساکن تهران در روز زامیاد ایزد (۲۸) اسفندماه ۱۲۷۶ در کاروان‌سرای مشیرخلوت - که آن هنگام مرکز عمدهٔ تجارت زرتشتیان بود - گرد آمدند و آغاز فعالیت این انجمن را اعلام کردند. ۲. ارباب جمشید (۱۳۱۱ - ۱۲۲۹): از تجار و ملاکان مشهور زرتشتی در دورهٔ قاجار بود که در پی انقلاب مشروطیت به عنوان نمایندهٔ زرتشتیان وارد دورهٔ اول مجلس شورای ملی شد. او از بانیان بانک ملی بود و اعتبار بسیاری نزد زرتشتیان ایران و هند داشت. لژ ماسونی «بیداری ایران» در منزل وی شکل گرفت. ۳. منظور، کتاب «تاریخچهٔ سی سال بانک ملی ایران» است. این کتاب را دکتر عبدالعلی جهانشاهی، استاد دانشگاه و مشاور اقتصادی بانک ملی ایران، تحت راهنمایی دکتر محمد نصیری، استاد دانشگاه تهران و مدیرکل سابق بانک ملی ایران، نوشت و کتاب در ۱۳۳۸ به چاپ رسید.

پدرم در سمت‌های دبیری و خزانه‌داری و نایب‌رئیزی

انجمن زرتشتیان تهران خدمت کرد.

که در زمان ناصرالدین شاه، تنها کالسکه یک نفر می‌توانست هم‌زمان با کالسکه شاه در خیابان برود و آن هم مال ارباب جمشید بود.

به هر حال پدر من می‌آید تهران و اول می‌رود در تجارت‌خانه ارباب جمشید کار می‌کند. بعد رئیس حسابداری شرکتی در کاشان می‌شود. بعد برمی‌گردد تهران و مدتی در همان تجارت‌خانه ارباب جمشید رئیس حسابداری می‌شود. بعدش هم وارد مجلس شورای ملی می‌شود. در مجلس شورای ملی حدود چهل سال کار کرد. آخرین پستش ریاست کل حسابداری مجلس شورای ملی بود که پانزده بیست سال آن پست را داشت. فوق‌العاده هم مورد اعتماد نمایندگان و رئیس مجلس بود. موقعی که داور^۴ خواست پدرم را برای ریاست دیوان محاسبات به وزارت دارایی ببرد، رئیس مجلس موافقت نکرد.

وضعیت زرتشتی‌ها چه گونه بود؟

همهٔ فامیل‌های مادری‌ام برای داشتن وضعی بهتر و به دنبال کار، از یزد به تهران آمدند. آن وقت‌ها وضع زرتشتیان در ایران خیلی تعریف نداشت. این‌جا باید واقعیتی را عرض کنم. موقعی که آیت‌الله خمینی حرف‌هایی می‌زدند، مردم نمی‌فهمیدند چه می‌گوید. آیت‌الله خمینی می‌گوید «حقوق بشر در اسلام، غیر از حقوق بشر در خارج از اسلام است.» به نظر من درست گفته‌اند. در زمان شاه، قانونی گذرانده بودند که بانوان بتوانند در مجلس و انجمن‌های ایالتی و ولایتی شرکت کنند. یکی از مخالفت‌های ایشان با شاه بر سر همین قانون بود. می‌گفتند «قرآن اجازه نمی‌دهد.» راست هم می‌گفتند. این است که به نظر من باید مطالب را درست بیان کرد.

اسلام بین مسلمانان - که مؤمنین اند - و غیرمسلمانان فرق می‌گذارد. غیرمسلمانان هم دو دسته‌اند: یا کفار ذمی^۵ هستند یا کفار حربی^۶. زرتشتیان در ایران جزو کفار ذمی بودند. یعنی می‌توانستند جزیه بدهند و دین خودشان را داشته باشند و مقررات دینی خودشان را اعمال کنند ولی حق نداشتند مقام‌های عالی داشته باشند و مثلاً قاضی بشوند یا به مقام‌های بالای دولتی برسند. آن‌طور که گفته‌اند و در سفرنامه‌های



علی اکبر داور

۴. علی اکبر داور (۱۳۱۵ - ۱۲۶۴): بنیان‌گذار دستگاه قضایی نوین ایران، نمایندهٔ مجلس، وزیر فواید عامه و تجارت در دولت فروغی (۱۳۰۵ - ۱۳۰۴)، وزیر عدلیه در دولت‌های مستوفی و هدایت (۱۳۰۶ - ۱۳۰۵)، و وزیر مالیه در دولت فروغی (۱۳۱۲ - ۱۳۰۹). داور در تدوین نخستین قانون مدنی ایران نقش ویژه داشت و در مسند وزارت دادگستری اصلاحات بسیاری انجام داد. او از ترس رضاشاه خودکشی کرد.
۵. کافر ذمی، منسوب به «ذمه» به معنی کفالت و ضمانت، غیرمسلمانی است که جزیه می‌دهد تا جان و مالش در پناه و امان اسلام باشد.
۶. کافر حربی، منسوب به «حرب» به معنی جنگ، به اهل کتابی می‌گویند که معاند اسلام است و شرایط ذمی را نمی‌پذیرد.

داور می‌خواست پدرم را رئیس دیوان محاسبات وزارت دارایی کند، رئیس مجلس موافقت نکرد.



تمبر رضاشاه پهلوی

۷. منظور مصاحبه‌شونده احتمالاً فردی به نام «مانکجی لیمجی هاتریا» است.

سیاحان خارجی در ایران هم نوشته شده، غیرمسلمانان وقتی به بازار می‌رفتند حق نداشتند به غذا و اجناس دست بزنند زیرا مسلمانان معتقد بودند آن کالا نجس می‌شود. در روزهای بارانی هم حق نداشتند در بازار راه بروند. محدودیت‌هایی از این قبیل فوق‌العاده زیاد بوده و جزیه هم می‌دادند. جزیه یعنی مالیات سرانه. آن طور که نوشته‌اند، چون جزیه می‌دادند تحقیرشان می‌کردند.

محدودیت‌های دیگر هم بود. مثلاً اگر یک زرتشتی یا یهودی یا مسیحی، مسلمانی را می‌کشت، قاتل را می‌کشتند، ولی اگر یک مسلمان، یک زرتشتی یا مسیحی یا یهودی را می‌کشت، او را نمی‌کشتند و دیه‌ای هم به غیرمسلمان‌ها تعلق نمی‌گرفت. این قانون هنوز هم هست. اگر در خانواده‌ای مسیحی یا زرتشتی یا یهودی، یکی مسلمان می‌شد، تمام خواهرها و برادرها از ارث محروم می‌شدند و همه ارث پدر و مادر به این بچه مسلمان شده می‌رسید.

این محدودیت‌ها طبعاً روی اقلیت‌ها فشار می‌آورد. فشارها در کرمان و یزد خیلی بیش‌تر بود تا تهران. بنابراین زرتشتی‌ها سعی می‌کردند به تهران بیایند و از آزادی موجود در آن استفاده کنند. تا آن‌که شخصی به نام [نامفهوم]^۷ از هندوستان آمد و با کمک انگلیسی‌ها به ناصرالدین شاه متشبث شد تا بالاخره شاه هم جزیه و هم مقداری از این محدودیت‌ها را برداشت.

در دوره صفویه و قاجاریه محدودیت‌ها شدت پیدا کرد، تا زمان رضا شاه. در زمان رضا شاه اوضاع مقداری بهتر شد و حتا یک زرتشتی توانست سرتیپ شود. در زمان محمدرضا شاه یک محدودیت برای غیرمسلمان‌ها در قانون اساسی بود تا زمانی که جمهوری اسلامی آمد.

آن محدودیت چه بود؟

نه در قانون اساسی، در متمم قانون اساسی نوشتند که دین رسمی مملکت، اسلام و شیعه اثناعشری است و غیر شیعه اثناعشری حق ندارد وزیر یا قاضی یا مانند این‌ها شود. بنابراین چه در زمان رضا شاه و چه در زمان محمدرضا شاه، اقلیت‌ها نمی‌توانستند وزیر بشوند. خود من مثالش

در دوره صفویه و قاجاریه محدودیت‌های زرتشتیان شدت پیدا کرد.

هستم که نمی‌توانستم وزیر دارایی بشوم. در زمان جمهوری اسلامی چنین محدودیتی در قانون اساسی نیست. در قانون اساسی ۱۹۰۶ هم این محدودیت نبود، آن را در متمم قانون اساسی گنجاندند.

من خیلی خوشحال شدم و گفتم «خب، در جمهوری اسلامی چنین محدودیتی نیست، پس تمام مردم ایران به عنوان شهروند ایرانی حقوق مساوی خواهند داشت.» آیت‌الله خامنه‌ای می‌تواند اعلام کند که این در قانون است. ولی بدبختانه می‌گویند «نه، قوانین اسلام حاکم بر همه قوانین است و قانون اسلام این اجازه را به اقلیت‌ها نمی‌دهد.»



مدرسه فیروزپورام

یادتان هست در کدام محله تهران به دنیا آمدید؟

بله، در خیابان منوچهری^۸ نزدیک چهارراه کُنت، چهارراه سید علی^۹، نزدیک سفارت انگلیس و سفارت روسیه.

چند تا برادر و خواهر دارید؟

یک برادر دارم، بوذرجمهر مهر^{۱۰}، که پزشک است. استاد دانشکده پزشکی دانشگاه تهران بود و دو دوره هم در زمان گذشته وکیل زرتشتیان در مجلس. دو تا خواهر هم دارم.

از شما کوچک‌ترند؟

بله. البته برادرم هجده ماه از من بزرگ‌تر است ولی دو تا خواهرم از من کوچک‌ترند. یکی شان پرستار^{۱۱} ماما است و دیگری هم لیسانس زبان فرانسه دارد از دانشگاه تهران. هر دو الان در خارج ایران زندگی می‌کنند.

شما به کدام مدرسه رفتید؟

یکی دیگر از محدودیت‌های غیرمسلمان‌ها این بود که در مدارس دولتی راه‌شان نمی‌دادند یا با اکراه راه می‌دادند. این بود که زرتشتی‌ها و یهودی‌ها و بقیه غیرمسلمان‌ها برای خودشان مدرسه درست کرده بودند. زرتشتیان تعداد زیادی مدرسه در یزد و کرمان داشتند. در کرمان مدرسه ایرانشهر^{۱۲} بود که پدر بزرگ خانم بنده آن را درست کرد.

۸. واقع در منطقه ۱۲ تهران، بین خیابان‌های فروسی و لاله‌زار نو. نام قدیم خیابان منوچهری «باغ ظهیرالنبول» بود و به احترام «منوچهری دامنای»، قصبه‌سرای معروف قرن پنجم، منوچهری نامیده شده است.

۹. نام این چهارراه برگرفته از نام سید علی حق‌شناس کمیاب، پهلوان اول پایتخت و ایران در دهه‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ است. او بزرگ منطقه بود و به واسطه مردم‌داری و فعالیت‌های خیرخواهانه‌اش و علاقه و احترام مردم به او، این محله تهران از ابتدای دهه ۱۳۲۰ تا کنون به نام چهارراه سید علی نام‌گذاری شده است.

۱۰. بوذرجمهر مهر (۱۳۹۳ - ۱۳۰۱): زرتشتی، دارای دکترای پزشکی از دانشگاه تهران، استاد دانشگاه تهران، با سابقه طبابت در بهداری و بیمارستان شرکت نفت، عضو انجمن شهر تهران، نایب‌رئیس انجمن شهر تهران، نماینده زرتشتیان در مجلس بیست و سوم و بیست و چهارم، مدرس دانشگاه شهید بهشتی پس از پیروزی انقلاب، و صاحب آثار متعدد از جمله «بافت‌شناسی عملی».

۱۱. Nurse

غیرمسلمان‌ها را
به مدارس دولتی
راه نمی‌دادند.

مدارس زرتشتیان در تهران کدام مدارس بودند؟

یکی مدرسه جمشید جم^{۱۳} بود. این مدرسه را همان ارباب جمشید درست کرده بود. دبستان بود.

کجای تهران؟

خیابان نادری^{۱۴}. البته درست داخل خیابان نادری نبود، در کوچه‌ای از خیابان نادری بود به نام کوچه استالین^{۱۵}. دیگری مدرسه متوسطه فیروز بهرام^{۱۶} بود که مدرسه بسیار خوبی بود. من ابتدا مدرسه جمشید جم رفتم و بعد مدرسه فیروز بهرام. مدرسه فیروز بهرام از مدارس بسیار بسیار خوب تهران بود. البته آن موقع مدرسه‌های دارالفنون و ایرانشهر^{۱۷} هم بودند، مدارس دولتی خیلی خوبی بودند، ولی بهترین مدارس غیردولتی یکی فیروز بهرام بود و یکی کالج البرز^{۱۸} که آمریکایی بود. بیش‌تر رجال ایران سعی می‌کردند بچه‌هایشان را به مدرسه زرتشتیان بفرستند. حسنعلی منصور - که نخست‌وزیر شد - هم کلاس من بود. پدرش^{۱۹} یک موقع رئیس‌الوزرا بود و یک موقع هم وزیر راه. اتفاقاً با هم وارد کلاس اول ابتدایی شدیم و با هم در یک سال از دانشکده حقوق بیرون آمدیم. پسر وزیر کشاورزی هم با من هم کلاس بود. پسران بیش‌تر رجال ایران، مثل پسر رئیس‌شهربانی و رئیس‌شهرداری، همه آن‌جا بودند. اگر فارغ‌التحصیل‌های آن‌جا را برای شما بشمارم شاید تعجب کنید. مثلاً مهرداد پهلبد^{۲۰} که البته آن موقع اسمش عزت‌الله مین‌باشیان بود، برادرش تیمسار فتح‌الله مین‌باشیان^{۲۱}، ارتشبد بهرام آریانا^{۲۲}، هوشنگ نهاوندی^{۲۳}، جواد منصور^{۲۴} و عبدالرضا انصاری^{۲۵} همه هم‌دوره من در مدرسه فیروز بهرام بودند.

چه قدر جالب که یک نسل از رجال آینده ایران در آن دوره در مدرسه فیروز بهرام هم کلاسی بودند.
کاملاً، کاملاً.

مفاد درسی مدرسه فیروز بهرام چه بود؟

۱۲. دبیرستان ایرانشهر کرمان در سال ۱۲۸۵ در زمین اهدایی ارباب گمناسب دین‌یار در زمینی به مساحت دوازده هزار متر مربع و با زیربنایی به مساحت دو هزار و نهصد متر مربع تأسیس شد

۱۳. «مدرسه زرتشتیان» که در سال ۱۳۲۱ به «جمشید جم» تغییر نام یافت این مدرسه هم‌اکنون در خیابان مسعود سعد تهران است. ۱۴. بخشی از خیابان جمهوری اسلامی از چهارراه فردوسی تا سواره شاه سابق. در سال ۱۳۰۹ نامی نداشت اما چهل سال به خیابان نادری معروف بود. پس از انقلاب اسلامی نام جمهوری اسلامی بر آن گذاشتند.

۱۵. نام کنونی این خیابان «میرزا کوچک خان» است، در ضلع جنوبی سفارت روسیه در تهران.

۱۶. این مدرسه را بهرام‌جی بیکاجی، از زرتشتیان ثروتمند مقیم هند، با همکاری ارباب کیخسرو شاهرخ، در سال ۱۳۱۱ در تهران تأسیس کرد.

۱۷. پس از ادغام چند مدرسه و شکل‌گیری مدرسه ثروت در سال ۱۲۸۱، میرزا محمد خان مهندس مدیر آن شد. در سال ۱۳۱۲ نام مدرسه به دبیرستان ایرانشهر تغییر یافت و از مدارس مشهور و معتبر تهران شد.

۱۸. این دبیرستان در شمال غربی چهارراه کالج، کوچه البرز، قرار دارد. قدمت آموزشی این دبیرستان به سال ۱۲۵۲ و تأسیس مدرسه آمریکایی‌ها بازمی‌گردد.

۱۹. رجبعلی منصور (۱۳۵۳ - ۱۲۶۶) معاون وزارت خارجه، استان‌دار آذربایجان، وزیر کشور، وزیر طرق (راه)، وزیر پیشه و هنر، آخرین نخست‌وزیر دوران حکومت رضاشاه، استان‌دار خراسان، سفیر ایران در ایتالیا و ترکیه و واتیکان، اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ به دست قوای روسیه و انگلیس در دومین دوره نخست‌وزیری او اتفاق افتاد.

۲۰. مهرداد پهلبد (عزت‌الله مین‌باشیان) (متولد ۱۳۰۶) فرزند یکی از خوانین ایل بختیاری، همسر شمس پهلوی، اولین وزیر فرهنگ و هنر ایران.

۲۱. فتح‌الله مین‌باشیان (۱۳۸۶ - ۱۳۹۷) آجودان شخصی محمدرضا شاه پهلوی، فرمانده سپاه فارس، فرمانده ارتش سوم،

عیناً مثل مدارس دولت بود. یعنی همان برنامه وزارت آموزش و پرورش - که آن موقع اسمش وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه بود - در همه مدارس یکنواخت عمل می‌شد.

به جز شرعیات؟

شرعیات هم در مدرسه فیروز بهرام تدریس می‌شد، چون اکثر رفقای ما و شاگردان مدرسه فیروز بهرام مسلمان بودند. معلم خیلی معروفی به نام حکیم الهی داشت.



فتح‌الله مین‌باشیان

جالب است! در مدرسه زرتشتیان معلمی می‌آمد که شرعیات مسلمانان

را درس می‌داد؟

بله. البته زرتشتیان هم کلاس خودشان را داشتند که موبد^{۳۶} به آن‌ها درس می‌داد. ولی برای مسیحی‌ها و یهودی‌ها تسهیلاتی نبود.

یادتان هست مدرسه فیروز بهرام چند تا کلاس داشت؟

تا کلاس دوازدهم بود.

هر پایه چند تا کلاس داشت؟ مثلاً چند تا کلاس اول بود و چند تا دوم؟

معمولاً یکی بود.

و در هر کلاس تقریباً چند دانش‌آموز؟

حدود چهل پنجاه تا.

پس تعداد دانش‌آموزان خیلی بود.

بله. خسرو قشقایی^{۳۷} بعد از آن که پدرش صولت‌الدوله^{۳۸} را گرفتند و به تهران آوردند و زندانی کردند، آمد مدرسه زرتشتیان. موقعی که عنایت‌الله خان، پادشاه افغانستان، تبعید شد، فرزندان او آمدند ایران و در مدرسه زرتشتیان درس خواندند. دو تا از پسرهایش با من همدرس بودند. دو سال خواندند و بعد آمدند اروپا. منظورم این است که شهرت

و چهار سال فرمانده نیروی زمینی ارتش شاهنشاهی ایران بود. وی دروازه‌بان تیم ملی فوتبال و موسیقی‌دان نیز بود.
۳۲. ارتشید بهرام آریانا (۱۳۶۴ - ۱۳۸۵): رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران، فرمانده تیپ مهلاد، فرمانده لشکر گارد شاهنشاهی، فرمانده نیروی زمینی، فرمانده نیروهای جنوب، ژنرال آجودان شاه.

۳۳. هوشنگ نهاوندی (متولد ۱۳۱۱): دارای لیسانس حقوق از دانشگاه تهران و دکترای اقتصاد از پاریس، مشاور عالی اقتصاد، مشاور عالی وزارت کار، استاد دانشگاه تهران، نایب‌رئیس نمایندگی ایران در اتحادیه اقتصادی اروپا، وزیر وزارت‌خانه جدیدی به نام «آبادانی و مسکن»، آجودان شاه، رئیس دانشگاه شیراز، رئیس دفتر فرح پهلوی، وزیر علوم و آموزش عالی کابینه اشتی ملی، عضو لژ فراماسونری ایران. در بهمن ۱۳۵۷ دستگیر و در حوادث ۲۲ بهمن موفق شد از زندان فرار کند و از کشور خارج شود. «آخرین روزها: پایان سلطنت و درگذشت شاه» نوشته اوست.

۳۴. جواد منصور: فرزند رجبعی و برادر حسنعلی منصور، عضو دائمی ایران در دفتر اروپایی سازمان ملل، مسئول روابط عمومی سازمان برنامه، معاون نخست‌وزیر کابینه منصور، وزیر اطلاعات کابینه هویدا، رئیس کل بیمه مرکزی، عضو تشکیلات فراماسونری.

۳۵. عبدالرضا انصاری (متولد ۱۳۰۴): دانش‌آموخته مهندسی کشاورزی در دانشکده کشاورزی کرج و دوره عالی

دبیرستان ما، هم از لحاظ درسی و هم از لحاظ اخلاقی، خیلی خوب بود. اگر اسم معلمانم را ببرم تعجب خواهید کرد. مثلاً زمانی رئیس مدرسه ما دکتر جناب^{۲۹} بود؛ استاد برجسته فیزیک دانش سرای عالی^{۳۰} و دانشگاه. دکتر پارسا استاد دانشگاه بود و به ما تاریخ طبیعی درس می داد. مجذوب هم معلم ما بود. هر دو استاد‌های معروفی بودند. هنرور هم معروف بود. معلم‌های ما در هندسه تحلیلی و ریاضیات معروف بودند. رهنما دبیر فیزیک بود. رضاقلی زاده دبیر شیمی بود. معلمان درجه یک بودند، بنابراین شاگردان هم درجه یک بودند.

آن موقع کتاب‌ها هنوز هماهنگ نشده بود؟

چرا یکسان شده بود. مثلاً من در کلاس ششم ابتدایی - که در مدرسه جمشید جم بودم - بین تمام مدارس ایران با معدل ۱۸/۲۸ شاگرد اول شدم و اسمم در سال نامه پارس^{۳۱} و مجلات و روزنامه‌ها چاپ شد. یک نفر به نام ناصر شهبازی هم که هم شاگردی ما بود بین همه مدارس شاگرد دوم شد. او خیلی برجسته بود. از کلاس دوازدهم هم یک شاگرد اول بین همه مدارس داشتیم به نام محمود... نمی دانم، اسمش یادم نیست. به هر حال این مدارس درجه یک بودند.

تا سال چندم در مدرسه جمشید جم بودید؟

تا کلاس ششم در مدرسه جمشید جم بودم، تا دوازدهم در فیروز بهرام فقط سال دهم به کالج البرز رفتم.

به چه دروسی بیش تر علاقه داشتید؟

بیش تر به ریاضیات و ادبیات علاقه داشتم و معتقدم این تأثیر معلمان در من بود. معلمان من در ریاضیات فوق العاده برجسته بودند و من دوست داشتم ریاضیات بخوانم. همیشه نمره‌های خوب داشتم. در ادبیات هم همین طور. نام معلم‌مان وزیری بود. همه ما را مجبور می کرد گلستان سعدی را حفظ کنیم و سر کلاس بخوانیم.

۲۶. در دین زرتشت به فرد روحانی اصطلاحاً موبد یا مَی می گویند.
۲۷. خسرو قشقایی (۱۳۶۱-۱۳۹۶): چهارمین پسر اسماعیل خان صولت الدوله، ایلخان ایل قشقایی، و خدیجه بی بی. نماینده مجلس در دوره پانزدهم و شانزدهم و هفدهم، حامی دکتر مصدق در دوران نهضت ملی ایران. پس از پیروزی انقلاب، خسروخان قشقایی به همکاری با دربار مدنی، استان دار وقت خوزستان، علیه امنیت کشور متهم شد. او را در سال ۱۳۶۱ در شیراز دستگیر و به جرم جاسوسی محاکمه کردند و به جوخه آتش سپردند.
۲۸. اسماعیل خان قشقایی، معروف به صولت الدوله (۱۳۱۱-۱۳۵۷): چهره سیاسی اواخر قاجار و یکی از مقتدرترین ایلخان‌های ایل قشقایی، نماینده دور پنجم و هشتم مجلس شورای ملی، و عضو مجلس مؤسسان.
۲۹. دکتر کمال الدین جناب (۱۳۸۵-۱۳۷۸): متولد اصفهان، استاد دانشگاه و فیزیک‌دان ایرانی. مدرک کارشناسی خود را از دانشگاه سوربن فرانسه و دکترای تخصصی فیزیک هسته‌ای را از انستیتو تکنولوژی کالیفرنیا (Caltech) زیر نظر اوپنهایم دریافت کرد. چند دوره رئیس دانشکده علوم دانشگاه تهران بود.
۳۰. نخستین مؤسسه تربیت معلم کشور برای مدارس ابتدایی، با عنوان «دارالمعلمین مرکزی» در سال ۱۲۹۸ تأسیس شد. محل این مؤسسه در تهران، ساختمان وزارت فرهنگ، واقع در تخت زمرد بود. به دلیل افزایش مدارس و نیاز به آموزگاران تعلیم‌دیده، در مهر ۱۳۰۷ «دارالمعلمین مرکزی» به «دارالمعلمین عالی» با اهداف جدید تغییر کرد.
۳۱. یکی از مطبوعات فارس در دوران پهلوی اول. این سال نامه را محمدعلی امیرجاهد از ۱۳۰۴ تا ۱۳۳۲ در شیراز و تهران منتشر می کرد.

چیزی یادتان مانده؟

خیلی زیاد، بله، بله. «منت خدای...» را که همه می‌دانند. «در مسجد بعلبک کلمه‌ای چند به طریق موعظت می‌گفتم با جماعتی از...»^{۳۲} به هر حال بله، یادم هست. هنوز آن قدر فراموشی به من دست نداد.



اردشیر ریوزتر (چی)

خاطراتی از فضای سیاسی - اجتماعی آن روزهای ایران یادتان هست؟

بله، خیلی هم مهم است.

در ایران در زمان شاه، یک جوان جنگالی بود به نام سر شاپور^{۳۳}. به نظر من او عامل سازمان اطلاعات و امنیت خارجی انگلیس^{۳۴} بود، منتها آن‌هایی که در دستگاه‌های امنیتی هستند معمولاً تحت عناوین فرهنگی کار می‌کنند. مثلاً ادوارد براون^{۳۵} یا رابرت زینر^{۳۶} - که استاد دانشگاه آکسفورد بود - یا میس لمبتون^{۳۷}؛ این‌ها همه دانشمندانی بودند که در ایران به عنوان مشاور فرهنگی کار می‌کردند ولی مأموریت دیگرشان هم امنیتی و اطلاعاتی بود.

اسم پدر سر شاپور، اردشیر جی^{۳۸} بود. اردشیر جی مخبر روزنامه تایمز لندن و مدتی هم نماینده پارسیان^{۳۹} در ایران بود. این آدم، فوق‌العاده به ایران علاقه داشت و با اشخاصی مثل ابراهیم حکیم‌الملک^{۴۰}، سید حسن تقی‌زاده^{۴۱}، حسین علا^{۴۲} و دیگران ارتباط داشت. سفیر انگلیس می‌گفت اردشیر جی بیش از هر کس راجع به تاریخ و جغرافیای ایران می‌داند. زبان انگلیسی را خوب می‌دانست، زبان‌های سانسکریت و فارسی و عربی را می‌دانست، لهجه‌های ایرانی مثل لری و غیره را هم می‌دانست. ایران را نقطه به نقطه می‌شناخت و طبعاً می‌توانست کارهایش را خوب انجام بدهد. در جریان انقلاب مشروطیت ایران، این آدم از مشروطه‌خواهان متحصب در قم و سفارت انگلیس طرف‌داری کرد و گفت بیایند داخل سفارت. با آیت‌الله بهبهانی^{۴۳} و آیت‌الله طباطبایی^{۴۴} هم خیلی خیلی مرتبط بود. با یکی دیگر از مشروطه‌خواهان بزرگ هم - که او را کشتند - دوست بود. اسمش یادم رفت.

۳۲. صورت درست جمله در گلستان، باب دوم، حکایت دهم: «در جامع بعلبک وقتی کلمه‌ای با جماعتی افسرده، دل‌مرده و راه از صورت به معنی نبردتم».

۳۳. شاپور جی ریوزتر (۱۲۸۳ - ۱۳۰۰) فرزند اردشیر جی ریوزتر، کارشناس جنگ روانی در هندوستان در جریان استقلال‌طلبی هندی‌ها، مشاور عالی بریتانیا در ایران، مدیر کودتای ۲۸ مرداد، عامل انجام عملیات سیاسی و فرهنگی در

چارچوب همکاری با ایتلیجنس سرویس و سازمان سیا علیه حکومت دکتر مصدق.

۳۴. سازمان اطلاعات و امنیت خارجی بریتانیا در سایر کشورها به فعالیت‌های جاسوسی مشغول است.

۳۵. لوارد براون (۱۸۶۲-۱۸۶۴م) ایران‌شناس مشهور بریتانیایی. در ۱۸۸۸ میلادی به قصد سیاحت و مطالعه و تحقیق رهسپار ایران شد و زبان فارسی را به‌خوبی فرا گرفته براون پس از بازگشت، در دانشگاه کمبریج به تدریس زبان و تاریخ و ادب فارسی و تحقیق در جریان‌های فکری و نهضت‌های اجتماعی ایران مشغول شد.

۳۶. رابرت چارلز زینر (۱۹۲۳ - ۱۹۱۳م) متخصص و پژوهش‌گر ادیان شرقی و افسر عضو سازمان‌های اطلاعاتی بریتانیا که در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ علیه مصدق نقش داشت. در ۱۹۳۳ میلادی، افسر سازمان ام‌ای‌سیکس بریتانیا در سفارت این کشور

در تهران بود.

۳۷. میس لمبتون تحصیلات عالی خود را در رشته زبان‌های شرقی در دانشگاه معروف کمبریج به پایان رساند و بعد از استخدام در وزارت امور خارجه

شیخ فضل‌الله نوری؟

نه، فضل‌الله نوری نبود. گفتیم از مشروطه‌خواهان؛ فضل‌الله نوری که مستبد بود و مخالف مشروطیت.

ستار خان و باقر خان و یپرم خان نبودند؟

نه، آن که من می‌گویم، آخوند بود و از علمای خیلی معروف و خوش‌نام. اسمش الان یادم نیست. ارشیر جی با همه این‌ها دوست بود. در تشکیل دانشکده حقوق و علوم سیاسی^{۴۵} نقش داشت. بعد هم آمدند در محل دارالفنون یک دانشگاه درست کردند - قبل از آن که دانشگاه تهران ساخته بشود. این شخص در دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی درس می‌داد و خیلی هم خوب درس می‌داد. در انقلاب مشروطیت هم فوق‌العاده به مشروطه‌خواهان کمک کرد. حتا مثل این که در یکی از انجمن‌های آذربایجانی‌ها هم عضو شده بود. به هر حال ایشان از اشخاصی بود که وقتی انگلیسی‌ها در ایران دنبال آدم مقتدری بودند که جلوی روس‌های کمونیست را بگیرد، از او کمک خواستند.

قبل از آن، روسیه و انگلستان دو بار ایران را بین خودشان تقسیم کرده بودند: یک بار در ۱۹۰۷^{۴۶} و بار دوم در ۱۹۱۱^{۴۷}. منطقه جنوب تحت نفوذ انگلیس بود و منطقه شمال تحت نفوذ روسیه. فقط مناطق مرکزی مستقل بود و دولت ایران در آن جا حکومت می‌کرد. بعداً که کمونیست‌ها سر کار آمدند، گفتند «ما همه امتیازها و سرزمین‌هایی را که دولت تزار از همسایگانش گرفته پس می‌دهیم.» مال ترک‌ها را پس دادند اما مال ایران را - به دلیلی که من هنوز نتوانسته‌ام در تاریخ پیدا کنم - پس ندادند. آذربایجان ما، گرجستان ما، و آسیای مرکزی، هیچ کدام را به ما پس ندادند. همه را نگه داشتند. ولی البته بدهی‌های دولت ایران به بانک روس^{۴۸} را پرداختند. در شمال ایران، یعنی در خراسان و مازندران و گیلان هم خیلی نفوذ داشتند. میرزا کوچک خان هم در آن مناطق فعال بود. با این که به نظر من میرزا کوچک خان وطن‌پرست و مسلمان بود، منتها یک مقدار [با خنده] کمونیست هم بود. ما در آن تاریخ و آن وقت، خیلی‌ها را می‌بینیم که نمی‌دانستند کمونیسم چیست. از طرفی

انگلستان، مأمور این کشور در ایران شد. وی از ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ میلادی وابسته مطبوعاتی سفارت انگلیس در تهران بود. ۳۸. اردشیر جی (۱۳۱۱-۱۳۴۴): به دلیل اشتغال پدر و پدربزرگش به حرفه روزنامه‌نگاری، نام خانوادگی «یپورت» را برای خود انتخاب کرد. مستشار سیاسی سفارت انگلیس در ایران، رسیدگی به امور زرتشتیان در دوره قاجار و تغییر شرایط زندگی آنان، تأسیس و کارگردانی نخستین شبکه‌های اینترنتی جنس سرویس و فراماسونری، از گردانندگان اصلی کودتای ۱۲۹۹ که به حکومت رضاشان انجامید

۳۹. گروهی از زرتشتیان ایرانی تبار که اغلب در شبه‌قاره هند زندگی می‌کنند. نیاکان آن‌ها در سده دوم هجری، پس از سلطه مسلمانان بر ایران، به هند کوچیدند و از این رو می‌توان آنان را نخستین جامعه مهاجر ایرانی به شمار آورد. ۴۰. ابراهیم حکیم‌الملک (۱۳۲۸-۱۳۵۰): دارای دکترای پزشکی، طبیب مظفرالدین‌شاه، نماینده تهران و تبریز در دوره‌های اول تا پنجم مجلس، وزیر علوم، وزیر اوقاف، نخست‌وزیر، عضو لژ فراماسونری.

۴۱. سید حسن تقی‌زاده (۱۳۴۸ - ۱۳۵۷): دولت‌مرد، پژوهش‌گر و مورخ ایرانی، مؤسس روزنامه «کاوه» در برلین، رئیس کمیته اجرایی کنگره ایران‌شناسی کمبریج، رئیس فرهنگستان ایران، نماینده مردم تبریز در مجلس شورای ملی، نماینده مردم تهران در مجلس سنا، سفیر ایران در انگلستان، وزیر امور خارجه، وزیر مالیه، وزیر دارایی، وزیر مختار ایران در بریتانیا، وزیر مختار ایران در فرانسه، سفیر کبیر ایران در بریتانیا. ۴۲. حسین علا (۱۳۴۳ - ۱۳۶۲): سیاست‌مدار و نخست‌وزیر، وزیر مختار ایران در اسپانیا و آمریکا، نماینده دور پنجم مجلس، همراه با مدرس و تقی‌زاده و مصدق با خلق قاجاریه مخالفت کرد.

۴۳. سید عبدالله بهبهانی (۱۲۸۹-۱۳۱۹): مجتهد شیعه و از رهبران جنبش مشروطه ایران. در جریان جنبش مشروطه همراه با سید محمد طباطبایی با عین‌الوله مخالفت کرد و در تحضن مشروطه‌خواهان در حرم حضرت عبدالعظیم و سپس قم شرکت داشت. او در ۱۲۸۹ در منزل خود کشته شد. ۴۴. میرزا سید محمد طباطبایی (۱۲۹۹ - ۱۳۲۱): معروف به سنگلی،



وئوتک الدوله

معتقدات مذهبی داشتند، از طرف دیگر کمونیست هم بودند. نمی دانستند کمونیسم، اول یعنی خدانشناسی و دوم یعنی بی وطنی.

به هر حال در آن موقع انگلیسی ها می خواستند آدمی قوی در ایران باشد که جلوی حملات احتمالی روس ها را بگیرد تا آن ها فرصت داشته باشند بجنبند و ببینند ایران را حفظ کنند. ایران را هم بیش تر برای هندوستان شان می خواستند. ایران راهی به هندوستان بود.

انگلیسی ها بعد از قرارداد ۱۹۲۱^{۴۱} که با وئوتک الدوله^{۴۰} بستند و مجلس آن را رد کرد، دیدند مجلس ایران زیر بار نمی رود که ایران را تسلیم آن ها بکند. گفتند «چه کار بکنیم؟ یکی را پیدا کنیم که وطن پرست باشد و بتواند جلوی روس ها را بگیرد، ما هم حمایتش کنیم.» همین اردشیر جی، رضا خان میرپنج را به انگلیسی ها معرفی کرد. بعد از او، ژنرال ادموند آیرون ساید^{۴۲} که فرمانده نیروی انگلیس در عراق و طبعاً ایران بود، رضا خان را پیدا می کند. جالب این است که اردشیر جی دلش می خواست رضا خان بشود رئیس الوزرا؛ مخصوصاً نمی خواستند شاه قاجار را عوض کنند. آیرون ساید هم همین نظر را داشت و در کتاب خاطراتش - که بعدها پسرش چاپ کرد و به فارسی هم ترجمه شده^{۴۳} - می نویسد موقعی که می خواست از ایران برود، به رضا خان می گوید «امیدوارم از پشت به ما خنجر نزن.» یعنی این ها هیچ وقت به وفاداری رضا خان به خودشان مطمئن نبودند و حق هم داشتند؛ رضا خان اصلاً به آن ها وفاداری نداشت.^{۴۴}

بپردازیم به دوره تحصیل تان. در دوره نوسازی سیاسی و اجتماعی رضا شاه، شما دانش آموز بودید.

آهان، همین را می خواستم بگویم. الصبر مفتاح الفرج. روزگاری که ما مدرسه می رفتیم طبعاً محدودیت بود. همه چیز رضا شاه بود و ایران. اصلاً به نظر ما ایران، بعد از انگلیس، بزرگ ترین قدرت نظامی جهان بود. برای ما این جوری تبلیغ می کردند. محدودیت بود، اطلاعات سیاسی وجود نداشت، و ما خیال می کردیم رضا شاه صد درصد کامل و بدون عیب و نقص است. هنوز هم معتقدم ایشان آدم بسیار وطن پرستی بود؛

مجتهد شیعه و از رهبران جنبش مشروطه وی و بهبهانی دو رهبر اصلی مشروطه در تهران و به «سیدین» معروف بودند.
۲۵. مدرسه علوم سیاسی را میرزا نصرالله خان شیرالدوله و پسرش میرزا حسن پیرنیا تأسیس کردند محمدعلی فروغی ریاست آن را بر عهده داشته اردشیر جی، صدیق حضرت و میرزا عبدالزاق خان بغایری از جمله آن معلمان آن بودند.
۴۶. قرارداد ۱۹۰۷ میان کشورهای روسیه و بریتانیا امضا شد و بر اساس آن، ایران میان روس ها و بریتانیایی ها تقسیم شد. پیمان نامه که بدون آگاهی دولت ایران و در اوج جنبش مشروطه امضا شد، با پاسخ تند مجلس شورای ملی روبرو گردید.
۴۷. منظور، قرارداد ۱۹۱۵ است که دو کشور به موجب آن، منطقه بی طرف (ایران) در قرارداد ۱۹۰۷ را بین خود تقسیم کردند و برای فرستادن قشون خویش توافق کردند از این رو روس ها قزاق های خود را از شمال وارد ایران کردند و انگلیسی ها در جنوب مستقر شدند.

۴۸. بانک روس را یکی از اتباع روسیه تزاری در ایران افتتاح کرد مدت امتیاز این بانک هفتاد و پنج سال بود بانک در سال ۱۳۲۰ با افتتاح یک اداره مرکزی و شعبه هایی در چند شهر شمالی کشور کار خود را آغاز کرد و در سال ۱۳۱۲ در بانک کشاورزی ایران ادغام شد.

۴۹. منظور ایشان قرارداد ۱۹۱۹ است که بر اساس آن، همه امورات کشوری و لشگری ایران باید زیر نظر مستشاران انگلیسی و با مجوز آنان صورت می گرفت.
۵۰. میرزا حسن وئوتک الدوله (۱۳۳۹ - ۱۲۵۲):

نماینده مجلس شورای ملی، وزیر مالیه، داخله، خارجه، علوم و اوقاف، و عدلیه، رئیس‌الوزراء، رئیس فرهنگستان، از همراهان اصلی مشروطه.

۵۱. ژنرال انگلیسی و طراح اصلی کودتای ۱۲۹۹ در ایران. کودتا را رضاشاه و سیدضیاءالدین طباطبائی اجرا کردند.
۵۲. خاطرات سری آبرون سایید (به انضمام ترجمه متن کامل شاهراه فرماندهی)، ترجمه احمد تدین و داوود حیدری، ۱۳۳۳، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.

۵۳. رضاشاهان تا پیش از جنگ جهانی دوم به انگلیسی‌های وفایی نکرد.

۵۴. محمدرضا قنوه: در استانه اجتهاد تحصیل در قم را ترک کرد و در جریان دستگیری پنجاه و سه نفر از فعالان سیاسی در سال ۱۳۱۶ دستگیر و به پنج سال زندان محکوم شد. او پس از آزادی به حزب توده پیوست. در ۱۳۳۳ از کشور خارج شد و در مجارستان اقامت کرد.

۵۵. گروهی از فعالان سیاسی که در روند سرکوب مخالفان رضاشاه، از اواخر ۱۳۱۵ تا اوایل ۱۳۱۶ به تدریج دستگیر و زندانی شدند. به دلیل اطلاق عبارت «عده‌ای بالغ بر پنجاه و سه نفر...» در ادعائهای که علیه آنان تنظیم شده بود، به این نام معروف شدند. بسیاری از اعضای این فهرست، بعدها از اعضای «حزب توده ایران» شدند.
۵۶. دکتر تقی ارانی (۱۳۱۸ - ۱۳۸۲): فعال سیاسی کمونیست و ناشر و نویسنده ایرانی، او برجسته‌ترین چهره حاضر در فهرست «پنجاه و سه نفر» بود که به دلیل نشر افکار مارکسیستی دستگیر و بین روزهای ۱۰ تا ۱۴ بهمن ۱۳۱۸ به طرز مشکوکی در زندان قصر درگذشت.

۵۷. از اواسط ۱۳۰۷، روند خلع سلاح عشایر در جهت تقویت دولت مرکزی، قوت و شدت بیش‌تری گرفت. تندرروی‌های امیران ارتش در مواجهه با عشایر قشقایی، سبب شورش آن‌ها علیه رضاشاه شد.

۵۸. ایلی بزرگ در جنوب غربی ایران، ساکن در استان‌های چهار محال و بختیاری، خوزستان، لرستان، کهگیلویه و بویراحمد و اصفهان.
۵۹. از ایلات ساکن استان فارس و مجموعه‌ای متشکل از طوایفی با ریشه‌های قومی مختلف. در سال‌های ۱۳۳۲ - ۱۳۳۴ تحت مدیریت چهار پسر صولت‌الدوله، احساسات ضدپهلوی در بین قشقایی‌ها رونق گرفت که هرگز سابقه نداشت.

ولی کامل نبود، خیلی نقص داشت. البته هیچ‌کس کامل نیست. حالا چه‌جوری به این پی بردیم؟

در شش سال ابتدایی اتفاق خاصی نیفتاد. در دوره متوسطه، در کلاس هشتم، یکی بود به نام قدوه^{۵۴} که معلم جغرافیای ما بود. شاگرد دانش‌سرای عالی بود و جزو پنجاه و سه نفر^{۵۵} همراه دکتر ارانی^{۵۶}. یک روز رفتیم سر کلاس، دیدیم قدوه نیست، معلم‌مان نیست. خبرها هم زود درز می‌کند؛ می‌گفتند او را گرفته‌اند. می‌پرسیدیم «چرا گرفته‌اند؟» می‌گفتند «چون کمونیست بوده و با دکتر ارانی بوده.» ما تازه اولین بار به گوش‌مان می‌خورد که کمونیسمی هم وجود دارد. رفتیم که ببینیم کمونیسم چیست. کمی بعد در روزنامه نوشتند که «پنجاه و سه نفر کمونیست را گرفته‌اند و رئیس‌شان هم دکتر ارانی است.» دیدیم پس این‌جوری‌ها هم نیست که ما خیال می‌کردیم ایران خیلی یکپارچه و آرام است.

بعد دیدیم صولت‌الدوله قشقایی را گرفتند و کشتند^{۵۷}. پسرش، خسرو قشقایی، کلاس هشتم به مدرسه فیروز بهرام آمد و با ما همدرس بود. او ما را برمی‌انگیخت و کنجکاو‌مان می‌کرد که ببینیم اصلاً موضوع عشایر چیست، بختیاری^{۵۸} چیست، قشقایی^{۵۹} چیست. تا آن موقع نمی‌دانستیم، حالا داشتیم می‌فهمیدیم. معلوم می‌شد این‌ها یا با خارجی‌ها ارتباط دارند، یا با شاه خوب نیستند و می‌خواهند جایش را بگیرند، یا هر چیز دیگر.

مطبوعات آن دوره از این اتفاقات چیزی نمی‌نوشتند؟

خیر، مطبوعات محدود بود. روزنامه اطلاعات بود و روزنامه کوشش^{۶۰}. این‌ها را پدرم می‌گرفت و ما می‌خواندیم. پدرم چون از وکلای مجلس بود^{۶۱} می‌توانست روزنامه بگیرد. روزنامه مثل امروز وجود نداشت. شاید روزنامه حبل‌المتین^{۶۲} هم بود. این طرف و آن طرف هم اگر روزنامه‌ای بود به دست ما نمی‌رسید.

با توجه به این‌که پدرتان در مجلس بودند، در خانواده صحبت‌های سیاسی نمی‌شد؟



حسنعلی منصور

چرا، گاه گاهی می شد و طی آن صحبت ها ما حرف هایی را می فهمیدیم. مثلاً یک دفعه یادم هست پدر حسنعلی منصور را گرفتند و در روزنامه نوشتند که اعلحضرت امر فرمودند او را به علت سوء استفاده مالی بگیرند و خلاصه محاکمه می شود. اسمش علی منصور بود. وزیر راه بود. معاونش هم فردی بود به نام عامری^{۶۴} که اتفاقاً پسرهایش، هوشنگ و مظفر عامری، در مدرسه فیروز بهرام بودند. سه ماه، چهار ماه، پنج ماه، یک سال گذشت و علی منصور محاکمه نشد. محاکمه هم اگر می شد، علنی که نبود، پس خبرش در روزنامه چاپ نمی شد و ما نمی دانستیم. بعد یک دفعه دیدیم تبرئه شد.

یادم هست که اگرچه با حسنعلی منصور خیلی رفیق بودم، سر کلاس درباره دستگیری پدرش مقاله ای نوشتم. سرم یک ذره برای این کارها درد می کرد. پسری به نام رحمت آیرم هم بود که نمی دانم پسر رئیس شهربانی^{۶۵} بود یا پسر برادرش. او هم کلاسی ما بود. من و او در انشایمان حمله کرده بودیم به دولت. من نوشته بودم «آخر این چه سیستمی است که افراد را می گیرند و از کار می اندازند و زندانی می کنند، بعد می گویند تبرئه شدند؟ ما نه می دانیم چرا زندانی شدند و نه می دانیم چرا تبرئه شدند.» بعد که رفتم خانه، پدرم گفت «تو امروز سر کلاس چه نوشتی؟ چه گفتی؟» گفتم «هیچ چی.» گفت «نه، چرا این را گفتی؟» معلوم شد معلم رفته به مدیر مدرسه گفته، مدیر مدرسه هم به پدر من تلفن کرده. پدرم گفت «این حرف ها را سر کلاس نمی زنند. تو برای ما اسباب زحمت می شوی. این حرف ها را نمی زنند.»

تأثیر این اتفاقات بر شما چه بود؟

اثرش روی ما همین چیزها بود دیگر. مثلاً می دیدیم پادشاه افغانستان فرار کرده آمده ایران، از خودمان می پرسیدیم «چرا فرار کرده؟» غیر از داستان عشایر و دستگیری دکتر ارانی و توقیف هایی که می شد، اتفاق های دیگری هم می افتاد. مثلاً روبه روی کوچه ما در خیابان منوچهری، کوچه ای بود که مدرسه ژاندارک^{۶۶} آن جا بود. سر کوچه یک زولبیا فروش بود به اسم اصغر که به او «اصغر قاتل» می گفتند. می گفتند بیست و چند تا

۶۴ روزنامه/هفته نامه خبری به مدیریت شکرالله الحسینی صفوی، که از ۱۳۹۹ تا ۱۳۵۳ چند دوره منتشر و بارها توقیف شد آخرین سردبیرش محمد نجفی بود
۶۵ مهراب مهر، پدر فرهنگ مهر، هیچ گاه وکیل (نماینده) مجلس شورای ملی نبود بلکه کارگزار بلندپایه مجلس بود
۶۶ این نشریه در دوران قبل و بعد از جنبش مشروطه در کلکته و تهران منتشر می شد مدیریت آن به عهده سیدجلال الدین کاشانی، متخلص به ادیب و ملقب به مؤیدالاسلام، بود مقالات این نشریه در کنار پنج نشریه دیگر دوران مشروطیت (ندای وطن، صبح صادق، مجلس، مساوات، و صور اسرافیل) نقش مهمی در بیداری افکار مردم و ترویج اندیشه آزادی خواهی و مشروطه طلبی داشت چند شماره از آن در دوره پهلوی اول و دوم نیز منتشر شد
۶۷ سلطان محمد عامری (۱۳۵۲ - ۱۳۷۰)، وزیر معارف، وزیر دارایی، عضو دائم هیأت تحریریه روزنامه رعد به مدیریت سیدضیاء، رئیس دفتر سیدضیاء در زمان نخست وزیری، معاون وزیر دارایی، نماینده دور چهارم مجلس بود که اعتبارنامه اش را به دلیل همراهی با سیدضیاء مدرس و تیمورتاش رد کردند
۶۸ سرلشکر محمدحسین آیرم تنها یک دختر داشت. او از ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۴ ریاست نظیمه (شهربانی) را در دوره رضاشاه بر عهده داشت و در سال ۱۳۲۷ درگذشت.
۶۹ مدرسه ژاندارک واقع در منطقه ۱۲ تهران، خیابان منوچهری، حد فاصل فردوسی و لاله زار، از جمله مدارس است که میسیونرهای فرانسوی در ایران تأسیس کردند شامل دوره های ابتدایی و متوسطه بود و دانش آموزان ارمنی و مسلمان در آن در کلاس های جدا تحصیل می کردند بعد از انقلاب به «مدرسه راهنمایی سمیه» تغییر نام داد



عبدالله انتظام

۶۶ ماجرای اصغر قاتل از مشهورترین قضایای جنایی دوره پهلوی اول است که جریان محاکماتش را روزنامه‌ها و نشریات زمان به تفصیل منتشر می‌کردند تا آن که وی اعدام شد.

۶۷ ناحیه‌ای در شرق تهران، حد فاصل شمال خیابان پیروزی و جنوب خیابان دماوند که به کوه‌های سہ‌پایه و قصر فیروزه منتهی می‌شود. در دوره رضاشاه پهلوی، با احداث فرودگاه نظامی دوشان تپه و کارخانه مسلسل‌سازی و کارخانه برق (که بعدها به کارخانه برق ژاله موسوم شد) به منطقه‌ای نظامی - صنعتی تبدیل شد.

۶۸ شورای عالی اقتصاد که در ۱۳۳۳ تأسیس شد. متشکل از وزارت‌خانه‌ها و نهادهای اقتصادی بود که جلساتی برای تصمیم‌گیری‌های یکسان و هماهنگ میان دستگاه‌های اقتصادی مختلف برگزار می‌کردند. از جمله این وزارت‌خانه‌ها وزارت کار، دارایی و کشاورزی بودند. این شورا در حضور شاه تشکیل جلسه می‌داد.

۶۹ منوچهر اقبال (۱۲۵۶ - ۱۲۸۸) وزیر بهداری، وزیر پست و تلگراف و تلفن، وزیر فرهنگ، وزیر راه رئیس دانشگاه تهران، نخست‌وزیر، رئیس هیأت مدیره و مدیرعامل شرکت ملی نفت ایران. ۷۰ عبدالله انتظام وزیری (۱۳۴۲ - ۱۳۷۵) وزیر مختار ایران در ۷۰هزاره، وزیر امور خارجه، نایب نخست‌وزیر و وزیر مشاور در کابینه حسین علاء، رئیس هیأت مدیره و مدیرعامل شرکت ملی نفت ایران. پس از انقلاب ایران، عبدالله انتظام به دلیل خوشنامی و نداشتن سوء سابقه هیچ‌وقت زندانی نشد. او در فروردین ۱۳۶۲ در تهران درگذشت.

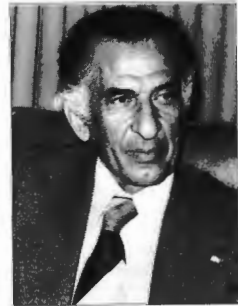
بچه را بی سیرت کرده و کشته. جنجالی در روزنامه‌ها به پا شد و بعد هم گناه کار بودنش ثابت شد و اعدامش کردند.^{۶۶}

تا قبل از رفتن به دبیرستان خیال می‌کردیم همه چیز در امن و امان است، اما بعد دیدیم نه، این جور نیست، سر و صداها، سیاسی هست، سر و صداها، اجتماعی هست، سر و صداها، اخلاقی هست. این‌ها همه چشم و گوش ما را باز می‌کرد. مخصوصاً موضوع دکتر ارانی ما را کنجکاو می‌کرد که از این و آن بپرسیم. از معلم‌هایمان خصوصی می‌پرسیدیم که این کمونیسم چیست. این بود تا آن که به دانشگاه رفتیم.

البته در سال‌های دهم و یازدهم و دوازدهم دبیرستان - که به آن سیکل دوم دبیرستان می‌گفتند - برنامه تعلیمات نظامی داشتیم. بعد از ظهرهای چهارشنبه بایستی می‌رفتیم دوشان تپه^{۶۷} برای قدمرو و تمرینات قشونی و نظامی. هفته‌ای یک روز صبح هم یکی از افسران ارشد ارتش می‌آمد برای ما سخن رانی می‌کرد. این کنفرانس‌های امرای ارتش غالباً در برانگیختن حس وطن پرستی ما تأثیر داشت، ولی گاهی هم از بعضی‌هایشان خوش‌مان نمی‌آمد. مثلاً یک بار یک نفر از دریاداری و دریانوردی آمده بود که شوخی‌های بی‌جا می‌کرد و حرف‌هایی می‌زد که به ذوق ما خوش نمی‌آمد. این جور وقت‌ها طبعاً نظرمان برمی‌گشت. ولی روی هم رفته تمام این تبلیغات در جهت اتحاد و وطن پرستی و طبیعتاً با مال برای استحکام موقعیت سلطنت بود.

بعدها که وارد سیاست شدید، از دوستان دوره دبیرستان تان کسی با شما همراه بود؟

اگر منظور تان این است که آیا کسی از آن‌ها در پیشرفت من در کارهای اداری مؤثر بوده، خیر. ولی صرف همراهی، بله، مثلاً حسنعلی منصور که نخست‌وزیر شد. من وقتی از فرنگ برگشتم، از دو جا پیشنهاد کار داشتم: شرکت نفت و شورای اقتصاد^{۶۸}. رئیس شورای اقتصاد حسنعلی منصور بود که معاون اقبال^{۶۹}، نخست‌وزیر وقت، بود. رئیس شرکت ملی نفت هم عبدالله انتظام^{۷۰} بود.



جمشید آموزگار

رئیس بیمه کارگران همدرس ما بود. وزیر بهداشتی، منوچهر شاه‌قلی^{۷۱}، همدرس ما بود. عبدالرضا انصاری یک سال از من پایین‌تر بود. عاطفی^{۷۲} هم مدت کوتاهی معاون وزیر بهداشتی شد. افراد دیگری هم بودند که سمت‌های بالایی داشتند. نمی‌خواهم اسم همه را ببرم.

از دوره دانشجویی تان برای مان تعریف کنید.

قبلاً گفتم که در ریاضیات و ادبیات فوق‌العاده خوب بودم و نمی‌دانستم بین این دو تا کدام را انتخاب کنم. از شیمی هم خوشم نمی‌آمد. دیپلم متوسطه در آن موقع ریاضی یا ادبی یا تجارت بود. بازرگانی یا تجارت فقط در کالج البرز کلاس داشت، جای دیگر نداشت، ولی کلاس‌های ادبی و علمی را همه‌جا داشتند. معمولاً شاگردهای درخشان‌تر به کلاس‌های علمی می‌رفتند و شاگردهای تنبل‌تر یا ضعیف‌تر - مخصوصاً آن‌هایی که ریاضی نمی‌دانستند - به کلاس‌های ادبی. بنابراین به شاگردهای ادبی یک‌ذره با حقارت نگاه می‌کردند. من به کلاس‌های علمی رفتم و دیپلم گرفتم. دیپلم که گرفتم، کنکور تازه باب شده بود. دانشگاه تهران را هم تازه چهار یا پنج سال بود که ساخته بودند^{۷۳}، ولی مثلاً دانشکده فنی هنوز در دارالفنون بود.

برادر من که از من هجده ماه بزرگ‌تر بود، رفته بود دانشکده پزشکی. من هم کنکور دانشکده پزشکی را دادم و قبول شدم. در کنکور دانشکده فنی هم که جزو مشکل‌ترین کنکورها بود قبول شدم. در آن سال در دانشکده فنی، جمشید آموزگار^{۷۴} هم بود. البته او شاگرد مدرسه فیروز بهرام نبود، فکر می‌کنم اول در مدرسه شرف^{۷۵} بود و بعد رفت ایرانشهر. او هم از دانشجویان برجسته بود که به دانشکده فنی آمد. بنابراین در دانشکده فنی، ما جمشید آموزگار و حسنعلی منصور را داشتیم. افراد دیگری را هم داشتیم که اسم‌شان یادم نیست.

چند ماه گذشت و معلوم شد حسنعلی منصور علاقه چندانی به دانشکده فنی ندارد. پدر و خانواده و فامیلش در عالم سیاست بودند، او هم می‌خواست وارد سیاست بشود. اما چون رشته علمی خوانده بود، در دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی راهش نمی‌دادند. در آن موقع

۷۱. منوچهر شامقی (متولد ۱۳۰۲): دارای دکترای پزشکی از دانشگاه تهران، متخصص جراحی عمومی و ترمیمی و پلاستیک از دانشگاه نیویورک، عضو مؤسس بیمارستان‌های پارس و بهمن و شماره ۷ تهران، وزیر بهداشتی در کابینه هویدا، وزیر علوم و آموزش عالی، عضو مؤسس قانون مرفقی، عضو هیأت مدیره و هیأت اجرایی حزب ایران نوین.
۷۲. احمد عاطفی (متولد ۱۳۰۰): معاون وزارت بهداشتی (۱۳۳۶)، پزشک، رئیس دانشکده پزشکی.

۷۳. دانشگاه تهران در ۱۳۱۳ تأسیس شد و بنابراین در زمان فارغ‌التحصیلی دکتر مهر (۱۳۲۰) هفت سال از تأسیس آن می‌گذشت.

۷۴. دکتر جمشید آموزگار (۱۳۹۵-۱۳۰۲): دارای دکترای مهندسی به‌ناشت از دانشگاه کرنل و تدریس در آن‌جا تا ۱۳۳۰، وزیر کار و کشاورزی، وزیر بهداشتی، وزیر دارایی کابینه هویدا، نماینده ایران در لوپک، وزیر کشور، وزیر مشاور در دولت‌های هویدا، دبیرکل حزب رستاخیز. در مرداد ۱۳۵۶ به نخست‌وزیری رسید اما در برابر مراسم اربعین‌های شهدای انقلاب تاب نیاورد و پس از دوازده ماه استعفا داد. برنامه دولت او فضای باز سیاسی، صرفه‌جویی، و مهار بحران‌های اقتصادی اعلام شده بود. یازدهمین دوره جشن هنر شیراز و فاجعه سینما رکس آبلان در دوران نخست‌وزیری وی روی داد.



صفی اصفیا

۷۵. دبیرستان شرف را انجمن معارف در سال ۱۳۱۶ قمری تأسیس کرد و میرزا علی‌اکبر ناظم‌الاطباء کرمانی ریاست آن را بر عهده گرفت. این مدرسه ابتدا مجانی بود سپس در سال ۱۳۲۱ قمری غیرمجانمی شد مدرسه مظفری هم به آن الحاق شد و «شرف مظفری» نام گرفت.

۷۶. دانشکده صنعتی (دانشگاه علم و صنعت کنونی) در سال ۱۳۰۸ با نام «هنرسرای عالی» و با هدف ایجاد زمینه‌های لازم برای تحصیلات دوره عالی مهندسی در ایران تأسیس شد محل آن ابتدا در خیابان سی تیر (قوام‌السلطنه) بود و پس از آن در ۱۳۳۶ به محل فعلی دانشگاه امیرکبیر انتقال یافت و به عنوان «هنرستیتو فناوری تهران» (ITI) و «هنرسرای عالی فنی» به فعالیت خود ادامه داد در سال ۱۳۴۱ ساختمان آن به شرق تهران انتقال یافت.

۷۷. صفی اصفیا (۱۲۸۷ - ۱۳۹۵): استاد دانشگاه تهران، از مؤسسان حزب ایران، رئیس سازمان برنامه و بودجه، وزیر مشاور در امور عمرانی و اقتصادی، معاون نخست‌وزیر هویلا، وزیر مشاور در کابینه آموزش.

**هم لیسانس حقوق
گرفتم و هم لیسانس
مهندسی.**

علی‌اکبر دهخدا رئیس آن دانشکده بود. منصور - که پدرش نخست‌وزیر بود - رفته بود و اقداماتی کرده بود. بعد شایع شد که اجازه داده‌اند از سال بعد، دیپلمه‌های علمی هم در کنکور دانشکده حقوق شرکت بکنند. من هم چون به دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی علاقه داشتم، رفتم شرکت کردم. منصور هم شرکت کرد و هر دو قبول شدیم. من، هم در دانشکده حقوق اسم نوشتم و هم در دانشکده فنی بودم.

بعد گفتند که طبق مقررات دانشگاه، یک دانشجو نمی‌تواند در آن واحد در دو دانشکده دانشجو باشد، باید یکی را رها کند. از آن حرف‌ها بود. نمی‌دانم چرا، ولی خب بود دیگر. پدرم به من می‌گفت «دانشکده فنی را رها نکن، برای آن که آن‌جا اولاً مهندس می‌شوی و اعتباری خواهی داشت و بعد این که راه برای تو باز است. اما اگر در دانشکده حقوق درس بخوانی، قاضی که نمی‌توانی بشوی، در زمینه سیاست هم احتمالاً نمی‌توانی وارد وزارت خارجه و این‌ها بشوی. می‌ماند اقتصاد؛ بین اقتصاد و مهندسی، کدام را می‌خواهی انتخاب کنی؟» او معتقد بود که نباید از دانشکده فنی بیرون بروم، ولی من چون علاقه زیادی به حقوق و علوم سیاسی و اقتصاد داشتم، گفتم «نه، می‌روم».

در آن موقع دانشکده‌ای بود به نام «دانشکده صنعتی» یا «هنرسرای عالی»^{۷۶} که آلمانی‌ها تأسیس کرده بودند. آن دانشکده هم مهندس بیرون می‌داد. اتفاقاً مهندس صفی اصفیا^{۷۷} هم - که استاد دانشکده فنی بود - شده بود معاون آن‌جا. من به همان‌جا رفتم. دیگر تضادی نداشت که هم‌زمان دانشجوی هنرسرای عالی و دانشکده حقوق باشم، برای این که هنرسرا جزو وزارت صنایع و معادن بود و دانشکده جزو وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه. به هر حال من هر دو را خواندم. هم لیسانس حقوق گرفتم و هم لیسانس مهندسی.

چون زودتر مهندس شدم و دنبال کار می‌گشتم، رفتم در سیلو، کاری پیدا کردم با رتبه سه. پایه حقوقم صد و چهار تومان بود و هشتاد تومان اضافه برای لیسانسه بودنم می‌گرفتم. صد و هشتاد و چهار تومان حقوق می‌گرفتم و آن‌جا کار می‌کردم تا وقتی که از رشته حقوق فارغ‌التحصیل بشوم. سیلو برای من جای بسیار ناراحت‌کننده‌ای بود.



نورالدین کیانوری

چه سالی در سیلو مشغول کار شدید؟

سال ۱۳۲۴. در سیلو فساد به حد اعلا بود و برای من اصلاً قابل قبول نبود. پدر من یکی از خوش‌نام‌ترین و درست‌کارترین آدم‌های دوران خودش بود، طوری که وقتی وکلای مجلس به مسافرت عتبات و حج و غیره می‌رفتند، پول‌شان را دست پدر من می‌دادند که هزینه خانواده‌شان را بدهد. با آن تربیت خاص، من نمی‌توانستم ببینم در سیلو سوء استفاده‌هایی می‌شود، به‌خصوص که در آن موقع گندم کم بود. گندم‌ها را انگلیسی‌ها و روس‌ها می‌خریدند و می‌بردند و ایران با قحطی مواجه بود. در آن سیلو هم شن و سبوس قاتی نان می‌کردند و مردم خیلی ناراضی بودند.

این‌جا باید مطالبی بگویم که از لحاظ سیاسی خیلی مهم است. بیش‌تر آن‌هایی که در دانشکده حقوق بودند عضو حزب ایران^{۷۸} بودند که بعداً جزو مصدقی‌ها^{۷۹} شدند، ولی در دانشکده فنی و به‌خصوص هنر‌سرای عالی، بیش‌تر آن‌هایی که اهل سیاست بودند توده‌ای‌ها بودند. دکتر نورالدین کیانوری^{۸۰} در هنر‌سرای عالی درس می‌داد. خیلی تبلیغ می‌کرد. دکتر رضا رادمنش^{۸۱} و منجمی هم آن‌جا درس می‌دادند.

دکتر کیانوری به من گفت که «در منزلت جلسه‌ای بگذار که دانشجویها بیایند، من هم می‌آیم برای‌شان توضیح می‌دهم کمونیسم چیست.» من هم با آن سوابقی که از دکتر ارانی داشتم واقعاً علاقه‌مند بودم. ترتیبش را دادم و در حدود ده پانزده تا از دانشجویها هفته‌ای یک روز می‌آمدند منزل ما و دکتر کیانوری هم می‌آمد صحبت می‌کرد. صحبت‌هایش خیلی خیلی گیرا بود و منطقی هم فوق‌العاده قوی. دیالکتیک کمونیسم بود دیگر.

در آن جمع، یکی بود به نام نصرت‌الله گوهریان که بعداً عضو حزب توده شد و بعد هم به روسیه فرار کرد. او از دوستان من بود. وقتی انگلیسی‌ها و روس‌ها به ایران حمله کردند، من و او و فردی به نام ایرم رفتیم به وزارت جنگ در خیابان قوام‌السلطنه^{۸۲} و تقاضا کردیم به ما اسلحه بدهند تا برویم جلوی روس‌ها و انگلیسی‌ها بایستیم و با آن‌ها بجنگیم. یعنی این‌قدر از سیاست بیگانه بودیم و خیال می‌کردیم

۷۸. از احزاب مهم سیاسی ایران که در اوایل دهه ۱۳۲۰ شکل گرفت. «کانون مهندسين ايران» هسته اصلی این حزب بود. زیرک‌زاده، فروهر، بیانی، حبیبی، حق‌شناس و الهیار صالح از رهبران اولیه آن بودند. همزمان با شکل‌گیری نهضت ملی، یکی از احزاب جبهه ملی به رهبری دکتر مصدق شد.

۷۹. طرفداران دکتر محمد مصدق در جریان ملی شدن صنعت نفت ایران را «مصدقی» می‌گویند. بیش‌تر آن‌ها در قالب فعالیت در جبهه ملی از وی طرفداری می‌کردند. ۸۰. نورالدین کیانوری (۱۳۷۸ - ۱۳۹۴) نوه شیخ فضل‌الله نوری، دارای دکترای معماری، دبیر کمیته مرکزی حزب توده ایران. خاطرات او منتشر شده است.

۸۱. دکتر رضا رادمنش (۱۳۶۱ - ۱۳۸۴) جزو گروه «پنج‌ده و سه نفر» بود که شهرتانی آن‌ها را به جرم اعتقالات کمونیستی بازداشت کرد. از ۱۳۳۷ تا ۱۳۳۹ دبیر اول حزب توده بود. بعد از سوء قصد به محمدرضاشاه که سران حزب توده دستگیر شدند او نیز به زندان افتاد. در ۱۳۳۹ از زندان گریخت و مدتی در کشورهای کمونیستی زندگی کرد و در برلین شرقی درگذشت. ۸۲. خیابان «سی تیر» فعلی در منطقه ۱۲ تهران.

در سیلو فساد به حد اعلا بود.



مارشال تیتو

۸۳ یوسیپ بروز تیتو (۱۹۸۰ - ۱۸۹۲ م.) رئیس جمهور کمونیست یوگسلاوی و از مخالفان پیروی از حزب کمونیست شوروی. ۸۴ روزنامه «نامه مردم» ارگن حزب توده ایران، احسان طبری و آل احمد منقذ سردبیر آن بودند. این روزنامه بین سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۶ منتشر می‌شد و بارها توقیف شد بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ توقیف و تعطیل شد و سپس در دهه ۱۳۴۰ تا اواسط دهه ۱۳۵۰ به صورت زیرزمینی دوباره منتشر می‌شد.

می‌توانیم برویم با آن‌ها بجنگیم. بعدها همین نصرت‌الله گوه‌ریان که این قدر وطن‌پرست بود که آمده بود اسلحه بگیرد و برود ضد روس‌ها بجنگد، در اثر تبلیغات کمونیست شد و رفت به حزب توده و گوشش به زنگ روس‌ها بود. این واقعاً نشان می‌دهد که تبلیغات کمونیستی و تبلیغات حزب توده در ایران چه اندازه قوی بود و می‌توانست افراد را به طرف خودش جلب کند. چند نفر دیگر هم بودند که آن‌ها هم رفتند عضو حزب توده شدند.

کمی بعد، من آن جلسات خانه‌مان را تعطیل کردم. یکی از دلایلم این بود که جلسات، مصادف شد با غضب روس‌ها به تیتو^{۸۳}. تیتو رئیس جمهور یوگسلاوی بود. شرایط تغییر کرده بود و روس‌ها که قبلاً همیشه او را تأیید می‌کردند مخالفش شده بودند. بنابراین همه یک‌دفعه شروع کردند به بدگفتن به او. از کیانوری پرسیدم «آقای دکتر کیانوری، تا دیروز روزنامه مردم^{۸۴} و روزنامه‌های دیگر آن همه از تیتو تعریف می‌کردند، چه‌طور شد یک‌دفعه برگشتید؟» گفت «خب روس‌ها ما را متوجه کردند.» گفتم «پس شما گوش‌تان به حرف و زنگ روس‌هاست. پس خودتان مستقل نیستید و هر چه آن‌ها می‌گویند گوش می‌کنید. من با این سیستم موافق نیستم.»

اتفاقاً موضوع را به پدرم گفتم. گفت «پسر! گفتم نرو و به این حرف‌ها گوش نکن.» پدر من، هم با کمونیست‌ها و هم با بی‌دینی خیلی مخالف بود. گفت «کمونیست‌ها دو ویژگی دارند: یکی بی‌دینی است. خدا را نمی‌شناسند. تو هم نمی‌خواهی خدا را بشناسی؟ اگر نمی‌خواهی خب برو کمونیست شو. دوم آن که وطن ندارند و همه دنیا وطن‌شان است. می‌خواهی این‌جوری بشوی؟ ما در ایران زندگی کردیم و ایران را با این دشواری‌ها تا امروز حفظ کردیم، مذهب و خدایمان را حفظ کردیم، حالا می‌خواهی هر دو را از دست بدهی؟ خب برو.» گفتم «نه پدر، هیچ ممکن نیست.» به دکتر کیانوری گفتم «متأسفانه دیگر پدرم اجازه نمی‌دهد این جلسه در خانه ما دایر بشود.» و آن جلسه‌ها قطع شد.

به کیانوری گفتم «شما گوش‌تان به حرف و زنگ روس‌هاست.»

جز شما کس دیگری هم بود که همکاری اش با حزب توده را ادامه ندهد؟
 یادتان هست چه کسانی برای جلسه ها به خانه شما می آمدند؟
 بله، صحراکار می آمد، سعیدی می آمد، ولی گمان نمی کنم هیچ وقت عضو
 حزب توده شدند. از آن هایی که عضو توده شدند و بعد بیرون آمدند، نام
 یکی شان یادم هست: نامش نیرومند بود. یکی دو نفر دیگر هم بودند که
 اسم شان الان یادم نیست.



خسرو روزه (معروف به سعیدی)